



رضا جمیلی / روزنامه نگار

او هر بار رد پای فرهنگ روزمره ایرانی را در آثار هنرمندان تجسمی دنبال می کند

## نقش فرهنگ بر بوم

جواد مدرس‌ی از بایددها و نبایدهای بازتاب «اکنون جامعه» در جهان ذهنی و هنری نقاشان می گوید

# هنر علیه ناامیدی اجتماعی

جواد مدرس‌ی، متولد ۱۳۵۷ در شهر مشهد است، نقاشی که اعتقاد دارد باید گذشته نقاشی ایرانی را فهم کرد؛ با دنیای مدرن این هنر آشنا بود و از دل آنچه در جامعه و تاریخ اکنون ما جریان دارد راه خودمان را پیدا کنیم. این متن از دل یک مصاحبه بلند با او بیرون آمده که این روزها نمایشگاهش با نام «ناسازه ۳» به دلیل کرونا موقتاً تعطیل شده است.



### مواجهه جهان شرقی ما با دنیای مدرن هنر

من همیشه علاقه خاصی به نقاشی‌های ایرانی داشته‌ام. وقتی در جزئیات نگارگری‌های ایرانی و حتی نقاشی‌های شرقی به طور عام دقیق می‌شوید می‌بینید که نقاشی ایرانی درباره دانستن و آگاهی است، یعنی نقاش نوعی بینش کامل درباره سوزهاش دارد و آن را خط به خط و با جزئیاتی رئالیستی بازنمایی می‌کند. شما وقتی اسلیمی‌ها و کاشی‌کاری‌های مساجد ایرانی را می‌بینید متوجه می‌شوید هنرمند روی تک‌تک کاشی‌ها با یک دقت یکسان کار کرده و همه عناصر در یک سطح از اهمیت و دقت قرار دارند.

اما برای هنرمند نوگرای غربی مسأله نقاشی، درباره دیدن است، کارهای آنها اتمسفر دارد. این رویکرد باعث می‌شود که برخی جزئیات یک اثر مبهم و دور از چشم و با رنگ‌های محو دیده شوند. این تفاوت جهان شرق و غرب است. تفاوت دو جهان که حالا که در این عصر به یکدیگر نزدیک شده‌اند ما به‌عنوان هنرمند شرقی باید تلفیق درستی از هر دو در کارهایمان داشته باشیم، یعنی نه صرفاً در جهان محلی و بومی خودمان گیر کنیم و نه صرفاً این جهان را تماماً کنار بگذاریم؛ معتقدم جهانی شدن از توجه به گذشته‌ای که داشته‌ایم و آنچه می‌توانیم از هنر و جهان مدرن برداریم شکل می‌گیرد و اصالت پیدا می‌کند.

ما از دل یک سنت تصویری بیرون آمده‌ایم که در فرش و گلیم و کاشی و آجرکاری و نگارگری و... می‌توان آن را یافت. اینها تصویری از حافظه تاریخی ماست. ببینید چطور طبیعت در اسلیمی‌ها ساده شده! اینها سنت‌های تصویری ماست و دارایی عظیمی هم است، اما اینکه چطور با آنچه از جهان مدرن دیده‌ایم، بتوانیم آن را ترکیب و چفت و بست آنها را درست وصل کنیم مسأله مهمی است. پست‌امپرسیونیست‌ها این کار را خیلی خوب انجام دادند، برای مثال برخی از آنها امپرسیونیسم را بخوبی با هنر قدیم ژاپن پیوند زدند و از دل آن ونگوگ و گوگن و پیر بونا بریون آمد.

من همیشه علاقه خاصی به نقاشی‌های ایرانی داشته‌ام. وقتی در جزئیات نگارگری‌های ایرانی و حتی نقاشی‌های شرقی به طور عام دقیق می‌شوید می‌بینید که نقاشی ایرانی درباره دانستن و آگاهی است، یعنی نقاش نوعی بینش کامل درباره سوزهاش دارد و آن را خط به خط و با جزئیاتی رئالیستی بازنمایی می‌کند

### هنر و نجات جهان شخصی ما

این روزها ما مدام در معرض اتفاق‌های تازه هستیم؛ در وضعیت امروز برخی‌ها ناامیدند، برخی‌ها امیدوار، برخی‌ها هم در نوسان‌اند؛ در این هزارتوی بلای اقتصاد و کرونا و... به جای اینکه یک نفر به دنبال بورس و معیشت و ارز و کرونا و مهاجرت و غیره باشد، همین که بنشیند یکی دو سال نقاشی بکشد و کارهایش را بیاورد روی دیوار، کاری فراتر از نقاشی کردن انجام داده و درواقع این یک پرفورمنس است. هنرمند دارد پیام می‌دهد که من در این موقعیت دارم کاری کنم. این کار در دل خودش یک بیانیه دارد. نقاشی کشیدن در این روزهای جامعه، نوعی مقاومت در برابر ناامیدی و بی‌ثباتی است، نوعی تلاش برای نجات جهان شخصی نقاش. حالا شاید این کار به نجات برخی جهان‌ها دیگر هم بینجامد، شاید. و چه دستاوردی بالاتر از این برای یک اثر هنری!؟



در وضعیت امروز برخی‌ها ناامیدند، برخی‌ها امیدوار، برخی‌ها هم در نوسان‌اند. نقاشی کشیدن در این روزهای جامعه، نوعی مقاومت در برابر ناامیدی و بی‌ثباتی است، نوعی تلاش برای نجات جهان شخصی نقاش. حالا شاید این کار به نجات برخی جهان‌ها دیگر هم بینجامد، شاید.



ما باید به‌عنوان هنرمندان این روزهای ایران به این نتیجه برسیم که باید جهان «اکنون خودمان» را خلق کنیم. این به این معنا نیست که ما همان جهان تلخی را که این روزها داریم آن را از سر می‌گذاریم عیناً روی بوم بیاوریم. نقاشان زیادی وسط بدترین روزهای زندگی‌شان، وسط بحران‌های اقتصادی شخصی یا جنگ و قحطی گندمزارها و گلدان‌ها و سبدهای میوه را به زیبایی تمام کشیده‌اند و جاودانه کرده‌اند؛ تصویری ماندگار که از قضا در فرم و فضای کارهایشان می‌توان رد زمانه آنها و حال و هوای آن را هم دید، یا برای نمونه نیمه اول قرن بیستم سخت‌ترین و تاریک‌ترین روزهای تاریخ اروپا بوده؛ جنگ و قحطی و قتل عام و مرگ و... اما وقتی تاریخ هنر را نگاه می‌کنید می‌بینید پربارترین دوره هنر مدرن همین سال‌هاست. ماتیس، براک، پیکاسو، خوان میرو و... همه در همین شرایط کار کرده‌اند و این‌طور نبوده که کسی مهاجرت کند برود امریکا یا استرالیا بنشیند نقاشی کند؛ نقاشی داشته‌ایم که مجبور بوده وسط زمستان آتش روشن نکند تا میوه‌ای که سوزن نقاشی‌اش بوده پلاسیده نشود، چون وسط قحطی و جنگ بیشتر از همان یک سبد میوه در دسترس اش نبوده! در مورد ایران امروز و هنرمندان آن هم این موضوع می‌تواند صادق باشد. ممکن است یک نفر که طاقتش کمتر است یا پوستش زیاد کلفت نیست، رزومه‌ای دست و پا کند و پا شود از کشور برود، اما آنها که می‌مانند انگار می‌خواهند با سرسختی همین فشارها و همین دوره را تصویر کنند.